

## تأثیر خط در پیدایش قراءات

حمیدرضا مستفید

از جمله مسائل مهمی که در علوم قرآنی به آن پرداخته می‌شود، قراءات مختلف قرآن کریم است که از زوایای گوناگون قابل بررسی است؛ از جمله: سبب پیدایش این قراءات، اعتبار و حجیت آنها، میزان تفاوت آنها با یکدیگر، تأثیر آنها در تفسیر و فهم ظواهر الفاظ قرآن و....

هریک از این موضوعات، قابلیت دارد که کتاب، رساله، مقاله و گاه کتاب‌های مستقلی درباره آنها تألیف شود و تاکنون نیز چنین شده است و علما و دانشمندان مسلمان و گاه غیر مسلمان در این موضوعات به اجمال یا تفصیل قلم زده‌اند.

مسئله علل پیدایش قراءات نیز از این امر مستثنی نیست و در کتب علوم قرآنی و یا در ضمن مباحث این علم، مطالبی در این باره به چشم می‌خورد. همچنین گاه در لابه‌لای کتب تفسیر و قراءات به مطالبی برمی‌خوریم که تلویحاً یا تصریحاً به این موضوع اشاره دارد.

در هر حال، آنچه از مجموع این کتب و رسائل و مقالات به دست می‌آید این است که دربارهٔ پیدایش قراءات و علل آن، دو نظریه و دیدگاه کاملاً متفاوت وجود دارد.

دیدگاه اول: اعتقاد بر این است که قراءات - مثل خود قرآن - وحی الهی است و در واقع از روزی که قرآن بوده، قراءات هم بوده و همگی از ساحت قدس ربوبی نازل شده است.

با چنین دیدگاهی، دیگر بحث دربارهٔ علل پیدایش قراءات یا تأثیر عامل خاصی - مثل خط - در پیدایش آنها معنی و مفهوم ندارد و در واقع پاسخ این سؤال که «چه عاملی باعث پیدایش قراءات شده است؟» یک چیز بیش نیست، و آن هم قراءات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که متخذ از وحی الهی است.

بیش تر علمای اهل سنت چنین دیدگاهی دارند و ما در اینجا، به عنوان نمونه، کلام ابن الجزری (ف ۸۳۳ هـ ق) - خَرَّيْتُ فَنِّ قِراءات و تجوید - را نقل می‌کنیم که می‌گوید:<sup>۱</sup>

«وَكُلُّ مَا صَحَّحَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَ قَبُولُهُ وَ لَمْ يَسْعَ أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّةِ رَدُّهُ وَ لَزِمَ الْإِيمَانُ بِهِ وَ أَنَّ كُلَّهُ مَنْزِلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ إِذْ كُلُّ قِراءَةٍ مِنْهَا، مَعَ الْآخِرَى، بِمَنْزِلَةِ الْآيَةِ مَعَ الْآيَةِ، يَجِبُ الْإِيمَانُ بِهَا وَ اتِّبَاعُ مَا تَضَمَّنَتْهُ مِنَ الْمَعْنَى عِلْمًا وَ عَمَلًا لَا يَجُوزُ تَرْكُ مَوْجِبِ أَحَدِهِمَا لِأَجْلِ الْآخِرَى ظَنًّا أَنَّ ذَلِكَ تَعَارُضٌ...»

[هر یک از اختلاف قراءاتی که صدور آنها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ثبوت رسیده باشد، قبول آن واجب است و هیچ کس حق ندارد آن را رد کند و ایمان به آن و نیز اعتقاد به اینکه تماماً از نزد خداوند نازل

۱. ابن الجزری، النشر فی القراءات العشر، تصحیح علی محمد ضیاع، ج ۱، ص ۵۱.

۲. ای من اختلاف القراءات.

شده واجب است؛ زیرا هر قرائتی از بین این قراءات نسبت به دیگری مثل آیه‌ای است نسبت به آیه دیگر که ایمان داشتن به تمام آنها و پیروی از مضامین آنها - چه در مرحله علم و اعتقاد و چه در مرحله عمل - واجب است، و جایز نیست - به خیال اینکه تعارضی بین آنها هست - یکی را به خاطر دیگری ترک کنیم....]

دیدگاه دوم: در اینجا این عقیده وجود دارد که قراءات، مثل خود قرآن نیست و اصل قرآن از ساحت قدس ربوبی صادر شده ولی قراءات، بعدها و از ناحیه قراء و روات و شاگردان آنها - در نتیجه عوامل مختلف - پدید آمده است.

این نظریه در بین اهل سنت طرفداران بسیار اندکی دارد و گاه حتی با آن بشدت برخورد کرده‌اند؛ مانند ردهای شدید اللحنی که نسبت به گفته گلدزبهر - مبنی بر تأثیر خط در پیدایش قراءات - صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

بهترین و گویاترین سخنی که بیان‌کننده نظریه دوم است، فرمایش امام باقر (علیه السلام) است که می‌فرماید: «انَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرَّوَاةِ.»<sup>۲</sup> قرآن یکی است و از نزد یکی نیز نازل شده است ولی اختلاف از ناحیه راویان پدید می‌آید.

در این بخش از مقاله به عنوان نمونه به زمخشری اشاره می‌کنیم که از لابه لای گفته‌هایش، درکشاف، می‌توان موافقت او را با این نظریه دریافت. برای مثال، ذیل آیه ۱۳۷ سوره انعام که ابن عامر آن را چنین قرائت کرده است:<sup>۳</sup>

۱. به عنوان مثال، ←: عبدالفتاح اسماعیل شلبی، رسم المصحف العثماني و اوهام المستشرقين في قراءة القرآن الكريم، جده: دارالشروق.

۲. کلینی، الاصول من الکافی، «کتاب فضل القرآن»، باب النوادر، حدیث ۱۲.

۳. قرائت سایر قراء - غیر از ابن عامر - در این آیه چنین است: «و کذلک زین لکثیر من المشرکین

و كذلك زُيِّنَ لكثيرٍ من المُشركين قتلَ اولادهم شركائهم...

وی چنین می گوید:<sup>۱</sup>

و اما قراءه ابن عامر: «قتل اولادهم شركائهم» برفع القتل و نصب الاولاد و جز الشركاء على اضافة القتل الى الشركاء و الفصل بينهما بغير الظرف فشيء لو كان في مكان الضرورات و هو الشعر لكان سميحاً مردوداً كما سُمِّحَ و رُدَّ: «رَجَّ القُلُوصَ اَبى مَزَادَةَ» فكيف به في الكلام المنثور فكيف به في القرآن المعجز بحسن نظمه و جزأته؛ و الذي حملة على ذلك أن رأى في بعض المصاحف شركائهم، مكتوباً بالياء....

[و اما قرائت ابن عامر: «قتل اولادهم شركائهم»، به رفع «قتل» و نصب «اولاد» و جز «شركاء» بناير مضاف بودن «قتل» و مضاف اليه بودن «شركاء» و فاصله شدن چیزی غیر از ظرف، بین مضاف و مضاف اليه، امری است که اگر در شعر - که محل ضرورت های کلامی است - به کار رفته بود، باز هم قبیح و غیر قابل قبول بود - کما اینکه در این مصرع نیز قبیح و غیر قابل قبول است: «رَجَّ القُلُوصَ اَبى مَزَادَةَ»<sup>۲</sup> چه رسد به نثر و چه رسد به قرآنی که با حسن نظم و استحکامش معجزه است!! و آنچه باعث شده که ابن عامر این گونه قرائت کند این بوده است که عبارت «شركائهم» را در بعضی قرآن ها با «ياء» نوشته بوده اند و ابن عامر این کلمه را این گونه دیده بوده است.]

→ قتل اولادهم شركائهم؛ نیز، ← احمد بن محمد البناء، إتحافُ فضلاء البشر بالقراءات

الربعة عشر، عالم الكتب، ج ۲، ص ۳۴؛ و نیز سایر کتب قراءات.

۱. زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۷۰، ذیل آیه ۱۳۷ سوره انعام.

۲. کل بیت چنین است:

فَرَجَّجْتُهَا بِمِرْجَةٍ      رَجَّ القُلُوصَ اَبى مَزَادَةَ

«رَجَّ» به معنای طعن است و مِرْجَةٌ یعنی نیزه کوچک. قُلُوصَ نیز ماده مشترک سن و سال، و در اینجا مفعول «رَجَّ» است. خود «رَجَّ»، مفعول مطلق نوعی «رَجَّجْتُهَا» و «ابى مزاده»، مضاف اليه «رَجَّ» است. بنا بر این همان طور که ملاحظه می شود «قلوص» که مفعول است، بین مضاف و مضاف اليه فاصله شده است که شاذ و خلاف قیاس است. (←: محمد علیان مرزوقی، مشاهد الانصاف على شواهد الكشاف، چاپ شده در ذیل صفحات کشاف، ذیل آیه ۱۳۷ انعام.)

همان طور که اشاره شد، نقل این اقوال صرفاً به عنوان نمونه و مشتق از خروار بود، و الا طرفداران هریک از آن دو نظریه بسیار زیادند و اگر بخواهیم به نقل اقوال یکایک آنها بپردازیم، «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

### اختیار در قراءات

در اینجا برای روشن تر شدن بحث، به مطلبی بسیار مهم و ظریف با عنوان «اختیار در قرائت» اشاره می‌کنیم تا محل نزاع مشخص تر گردد.

### پدیده اختیار

دکتر عبدالهادی الفضلی، پدیده «اختیار» را چنین تعریف می‌کند:<sup>۱</sup>  
 ...أنه الحرف الذی یختاره القاریء من بین مرویاته مجتهداً فی اختیاره.  
 [...] اختیار، قرائت و روشی است که قاری از بین قراءاتی که از استادان خود فرا گرفته، با اجتهاد خود آن را برمی‌گزیند (و قراءات دیگر، را در عین صحیح و قابل قبول بودن، کنار می‌گذارد.)

پس در اینکه قراء، اجتهاد می‌کرده‌اند بحثی نیست و تنها چیزی که محل اختلاف است این است که آیا این اجتهاد، اجتهاد در انتخاب بوده است یا اجتهاد در وضع و اختراع؟  
 قائلان به صحت جمیع این قراءات معتقدند که این اجتهاد، اجتهاد در انتخاب قرائت بوده است و نه در اختراع و وضع قرائت خاص و جدید؛ به این معنی که قرآن به قرائت‌های مختلف نازل شد و همه این قرائت‌ها صحیح‌اند. فقط هر قاری، قرائتی را براساس ملاک‌هایی که داشته، از سایر قراءات بهتر دانسته و آن را برگزیده و همیشه بدان پایبند و ملتزم بوده و به دیگران نیز إقراء کرده است و لذا آن قرائت به نام آن قاری مشهور شده است.

۱. عبدالهادی الفضلی، القراءات القرآنیة، بیروت: دارالقلم، ص ۱۰۵.

قرطبی در این باره چنین می‌گوید:<sup>۱</sup>

و هذه القراءات المشهورة هي اختيارات اولئك الأئمة القراء و ذلك ان كل واحد منهم اختار مما زوى و علم وجهه من القراءات ما هو الاحسن عنده و الاولى فالتزمه طريقة و رواه و اقرأ به و اشتهر عنه و عرف به و نسب اليه فقبل حرف نافع و حرف ابن كثير.

[و این قراءات مشهور، در واقع اختیار و گزینش آن قاریان بزرگ بوده است؛ بدین معنی که هریک از آن قراء بزرگ، از بین قراءاتی که برایش روایت شده بود آنچه را که خود زیباتر و بهتر می‌دانسته است، برگزیده و همیشه بدان پایبند شده و آن را به دیگران تعلیم نموده و بدان قرائت شهرت یافته و شناخته شده و آن قرائت نیز به او منسوب گشته است، به طوری که مثلاً گفته می‌شود: قرائت نافع، قرائت ابن كثير و...]

ابن الجزری نیز در این باره می‌گوید:<sup>۲</sup>

و كل قراءة بالنسبة الى الاخرى حق و صواب في نفس الامر تقطع بذلك و نؤمن به و نعتقد ان معنى اضافة كل حرف من حروف الاختلاف الى من اضيف اليه من الصحابة و غيرهم انما هو من حيث انه كان اضبط له و اكثر قراءة و اقراء به و ملازمة له و ميلاً اليه لا غير ذلك و كذلك اضافة الحروف و القراءات الى ائمة القراءات و رواتهم، المراد بها ان ذلك القارئ و ذلك الامام اختار القراءة بذلك الوجه من اللّغة حسبما قرأ به فأثره على غيره و دوام عليه و لزمه حتى اشتهر و عرف به و قصد فيه و اخذ عنه فلذلك اضيف اليه دون غيره من القراء و هذه الاضافة اضافة اختيار و دوام و لزوم لا اضافة اختراع و رأى و اجتهاد.

[و هریک از این قراءات در مقایسه با دیگری، در واقع و نفس امر، حق و صواب و صحیح است. ما به این مطلب یقین داریم و بدان معتقدیم. ما اعتقاد داریم که نسبت دادن هریک از موارد اختلاف قرائت

۱. قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۴۰. (طبق نقل دکتر عبدالهادی فضلی در القراءات القرآنیة،

ص ۱۰۵). ۲. ابن الجزری، النشر، ج ۱، صص ۵۱ و ۵۲.

به صحابه و دیگران، فقط بدین معنی بوده است که آن صحابی، آن قرائت را بهتر از دیگران حفظ داشته و آن را بیش‌تر می‌خوانده و تعلیم می‌داده و بیش‌تر بدان پایبند بوده و تمایل داشته است نه چیز دیگر. و همچنین، نسبت دادن قراءات به قراء عشره و راویان آنها معنایش این است که آن قاری، فلان قرائت را برگزیده و بر سایر روایات ترجیح داده و بدان مداومت نموده تا به آن قرائت، مشهور گردیده و شناخته شده است و دیگران برای فراگیری آن نحوه قرائت، به سوی او می‌رفته و از او فرا می‌گرفته‌اند و به این سبب بوده است که آن قرائت فقط به آن قاری یا راوی منسوب شده است و این نسبت دادن، به سبب گزینش و مداومت بوده است نه به سبب اختراع، اجتهاد و اعمال نظر.]

#### قرائت در پاره‌ای از موارد، اجتهاد و اختراع قراء بوده است

در اینجا برای رد گفته دکتر فضلی، (از متأخران) و قرطبی و ابن الجزری (از متقدمان) اشاره به دو نکته و بررسی آنها ضروری است: الف. تخطئه بعضی از این قراءات از سوی افرادی که نزد ابن الجزری و سایر علمای اهل سنت معتبرند؛ ب. ملاک‌هایی که در این اختیار مد نظر صحابه یا قراء بوده است. اکنون به بررسی تفصیلی این دو نکته می‌پردازیم:

#### الف. مواردی که - به رغم ابن الجزری - قدما قرائتی را رد کرده‌اند

۱. ابن انباری درباره وقف بر اسم منقوص محذوف الیاء، مانند: باقی، قاضی، غواش و...، معتقد است باید بدون «یاء» وقف کرد و سپس می‌گوید بعضی از اهل بصره و نیز قرای آنجا، مواردی مانند شواهد فوق را با «یاء» وقف می‌کردند و بالاخره نقل می‌کند که فراء و کسائی آن را باطل می‌دانسته‌اند:<sup>۱</sup>

۱. ابن انباری، ایضاح الوقف و الابتداء، ص ۲۳۵. البته آنچه در اینجا به قرای بصره نسبت داده شده است، در باره ابو عمرو بصری - از قرای سبعة - و یعقوب بصری - از قرای عشره - از طریق

و ابطال الكسائي والفراء هذا و قالوا: الكلام بُنِيَ وقفه على وصله فلا يحدث في الوقف مالا يكون في الوصل.

[كسائی و فراء این را باطل می دانستند و می گفتند: نحوه وقف مبتنی بر نحوه وصل است، لذا نباید در وقف چیزی ایجاد شود که به هنگام وصل، نبوده است.]

۲. ابوعلی فارسی درباره قرائت ابن عامر از آیه ۱۳۷ سوره انعام - که پیش تر اشاره شد - گفته است:<sup>۱</sup>

و هذا قبيح قليل في الاستعمال و لو عدل عنها الى غيرها كان اولی

[این زشت و در استعمال، کم و اندک است و اگر از آن عدول می کرد بهتر بود.]

۳. ابن خالویه نیز در این باره می گوید:<sup>۲</sup>

و هو قبيح في القرآن و انما يجوز في الشعر كقول ذي الرمة:  
كأن اصوات من ايعالهن بنا  
او اخر الميس أنقاض الفراريج

شاطبه و سایر طرق معروف، صادق نیست و دقیقاً هم معلوم نیست منظور ابن انباری چه کسائی هستند، ولی فقط در باره چهار کلمه «والی» (رعد/ ۱۱)، «هاید» (رعد/ ۷ و ۳۳)، «واق» (رعد/ ۳۴ و ۳۷) و «باقی» (نحل/ ۹۶)، که همگی مثل «ناج» هستند، ابن کنیر - از قزای سبعة - در هنگام وقف، با اثبات «یاء» خوانده است.

ابن غلبون در این باره می گوید: «و اختلفوا في الوقف فوق ابن كثير - وحده - على هذه الاربعة بالياء حيث وقعت وقف عليها الباؤون بغير ياء.» (ابن غلبون، التذكرة في القراءات الثمان، تحقيق رُشدی ایمن سوید، ج ۲، ص ۲۹۱). البته ناگفته نماند یعقوب بصری فقط از طریق ابن مهران در تمام اسم های منقوص متون با «یاء»، وقف کرده است و شاید منظور ابن انباری، طریق ابن مهران از یعقوب بوده باشد. (ابن الجزری، النشر، ج ۲، ص ۱۳۷). به هر حال این قرائت را که کسائی - از قزای سبعة - و نیز فراء، مطرود دانسته اند در قرائت ابن کنیر و بعضی طرق یعقوب صحیح دانسته شده است!

۱. ابوعلی الفارسی، الحجة في القراءات السبع، ج ۳، ص ۴۱۱.

۲. ابن خالویه، حسین بن احمد، الحجة في القراءات السبع، تحقیق دکتر عبدالعال سالم مکرم، ص ۱۵۱.



و انما حمل القاریء بهذا علیه انه وجده فی مصاحف اهل الشام  
بالیاء فاتبع الخط.

[این، در قرآن زشت و قبیح و فقط در شعر جایز است؛ مثل سروده ذی  
الرّمة:

كَأَنَّ اصْوَاتَ مَنْ اِيغَالِيهِنَّ بِنَا      اِوَاخِرِ الْمَيْسِ اِنْقَاضُ الْفَرَارِيحِ<sup>۱</sup>  
و کسی که آیه را این گونه خوانده، فقط به این دلیل بوده است که در  
مصاحف اهل شام این کلمه را با «یاء» دیده و از خط پیروی نموده  
است.]

۴. زمخشری درباره این قرائت آورده است:<sup>۲</sup>

و اما قراءة ابن عامر: «قتل اولادهم شركائهم»... فشيء لو كان في مكان  
الضرورات و هو الشعر لكان سمجاً (ای قبیحاً) مردوداً... فکیف به فی  
الكلام المنثور فکیف به فی القرآن المعجز بحسن نظمه و جزالته؟! و  
الذی حملة علی ذلك ان رای فی بعض المصاحف شركائهم، مكتوباً  
بالیاء....

که ترجمه آن قبلاً گذشت.

۵. ابن الجزری به نقل از ابن ذکوان - راوی ابن عامر - می گوید:<sup>۳</sup>

شركاؤهم بیاء ثابتة فی الكتاب و القراءة، قال: و اخبرنی ایوب - یعنی  
ابن تمیم شیخه - قال: قرأت علی ابی عبدالملک قاضی الجند «رُزِنَ  
لكثیر من المشركین قتل اولادهم شركاؤهم»،

قال ایوب: فقلت له: انّ فی مصحفی - و كان قديماً - شركائهم  
فمحقی ابو عبدالملک الیاء و جعل مكان الیاء واواً، قال ایوب: ثم قرأت  
علی یحیی بن الحارث: «شركاؤهم»، فردّ علیّ یحیی: «شركائهم»، فقلت

۱. اصل بیت چنین است:

كَأَنَّ اصْوَاتَ اِوَاخِرِ الْمَيْسِ

مِنْ اِيغَالِيهِنَّ بِنَا اِنْقَاضُ الْفَرَارِيحِ

به این معنا که «اصوات» مضاف و «اواخر» مضاف الیه است که بین آنها - توسط جاز و مجرور -  
فاصله افتاده است. ۲. زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۷۰.

۳. ابن الجزری، النشر، ج ۲، ص ۲۶۵.

له: انه كان في مصحفى بالياء فحككت [كذا] و جعلت واوا، فقال يحيى:  
انت رجل محوت الصواب و كتبت الخطأ؛ فرددتها فى المصحف  
على الامر الاول.

[شركائهم با ياء است؛ چه در قرائت، چه در کتابت. وی چنین ادامه  
داد که: ایوب - یعنی ابن تمیم (استاد ابن ذکوان) - گفته است:  
بر ابی عبدالملک قاضی الجند، «شركاؤهم» (با رفع و با واو) قرائت  
کردم. <sup>۱</sup> ایوب می‌گوید: به او گفتم: در مصحف من که قدیمی است،  
«شركائهم» (با یاء) نوشته شده است ولی ابو عبدالملک یاء را پاک  
کرد و به جای آن واو نوشت. ایوب ادامه می‌دهد: سپس بر یحیی بن  
حارث، «شركاؤهم» را با رفع قرائت کردم. آن‌گاه یحیی آن را به صورت  
«شركائهم» تصحیح کرد. سپس به او گفتم: در مصحف من قبلاً با یاء  
نوشته شده بود، و من، آن یاء را پاک کردم و به جای آن واو نوشتم. پس  
یحیی گفت: تو کسی هستی که صحیح را پاک کرده و خطا را به جای آن  
نوشته‌ای. من (یعنی ایوب) هم آن کلمه را در مصحف به حالت اولش  
در آوردم.]

البته ابن الجزری قبل از نقل این قضیه بشدت بر زمخشری حمله کرده و  
گفته او را رد نموده است ولی غرض از ذکر این گونه موارد، نشان دادن این  
امر است که قراءات در نزد همه علما آن گونه نیست که ابن الجزری ادعا کرده  
و گفته است: «فقد وجب قبوله ولم يسع احداً من الامة رده و لزم الايمان  
به...»<sup>۲</sup> به عبارت دیگر این عقیده، اعتقاد عده‌ای و از جمله ابن الجزری  
بوده است نه اجماع امت. البته جالب اینجاست که خود وی در مقام تأیید  
قرائت ابن عامر از آیه مورد نظر می‌گوید:<sup>۳</sup>  
ثم ان هذه القراءة قد كانوا يحافظون عليها و لا يرون غيرها.

۱. یعنی ابو عبدالملک قاضی الجند، کلمه شرکاؤهم را با رفع، به ایوب تعلیم داده بود.

۲. این مطلب در صفحات قبل نیز گذشت. ۳. ابن الجزری، النشر، ج ۲، ص ۲۶۵.

[گذشتگان بر این قرائت مداومت داشتند و جز آن را صحیح نمی دانستند.]

پس معلوم می شود حتی در زمان قرّای سبعه یا بعضی روات آنها، برخی از ایشان، قرائت دیگران را رد می کرده اند؛ همان گونه که ابن الجزری خود تصریح کرده است: «ولا یرون غیرها»، و یا چنان که گذشت خود وی روایت کرده که یحیی بن الحارث، قرائت «شُرکاؤهم» را خطا دانسته است.

شایان ذکر است که ایوب، استاد ابن ذکوان و شاگرد یحیی بن الحارث ذماری بوده و یحیی، قرائت را از ابن عامر اخذ کرده است.<sup>۱</sup>

۶. ابن مجاهد درباره قرائت ابن عامر، از «کن فیکون» (بقره/ ۱۱۷) به نصب یکون، می گوید:<sup>۲</sup>

فقرأ ابن عامر وحده: «کن فیکون» بنصب التون. قال ابوبکر: و هو غلط و قرأ الباقون فیکون رفعا.

[فقط ابن عامر «کن فیکون» را به نصب «یکون» خوانده است. ابوبکر (ابن مجاهد) گوید: و این غلط است و دیگران با رفع «یکون» خوانده اند.]

وی در جای دیگر گفته است: «و هو وهم»<sup>۳</sup>

۷. و همین ابن مجاهد درباره قرائت «قال فرعون امنتم به» (اعراف/

۱۲۳) می گوید:<sup>۴</sup>

و قال البرّی عن ابی الاخریط عن ابن کثیر: «قال فرعون و امنتم به»، بواو بعد النون بغير همزة. و قال لی قنبل عن القوّاس مثل رواية البرّی عن ابی الاخریط غیر انه کان یهمز بعدالواو «قال فرعون و امنتم به» و احسیه وَهِمْ.

[برّی از ابی الاخریط (و وی) از ابن کثیر خوانده است: «قال فرعون و

۱. همان، ج ۱، صص ۱۴۳ و ۱۴۴. ۲. ابن مجاهد، السبعة، ص ۱۶۹.

۳. همان، ص ۲۰۶. ۴. همان، ص ۲۹۰.

امتم به»، با واو بعد از نون و بدون همزه.<sup>۱</sup> و قنبل از قوَّاس نیز، مثل روایت بَرِّی از ابی الاخریط، برای من نقل کرده است. با این فرق که بعد از «واو»، همزه را نیز تلفظ می‌کرد و گمان می‌کنم اشتباه کرده باشد].

۸. و هم‌او درباره قرائت «فما اسطاعوا» (کَهف / ۹۷) چنین آورده است:<sup>۲</sup> کلهم قرأ «فما اسطاعوا» بتخفیف الطاء غیر حمزة فانه قرأ «فما اسطاعوا» مشدَّدة الطاء یرید فما استطاعوا ثم یدغم التاء فی الطاء و هذا غیر جائز لانه قد جمع بین السین و هی ساکنه و التاء المدغمة و هی ساکنه. [همگی قرآء در کلمه «فما اسطاعوا»، طاء را بدون تشدید خوانده‌اند، جز حمزه که آن را با تشدید قرائت کرده است؛ یعنی منظورش این بوده که این کلمه در اصل «استطاعوا» است، سپس تاء را در طاء ادغام کرده است و این جایز نیست؛ زیرا او سین ساکنه و طاء ساکنه را در کنار هم قرار داده است.]

۹. ابن مجاهد درباره کلمه «ضیاء» (قصص / ۷۱) نیز می‌گوید:<sup>۳</sup> قرأ ابن کثیر وحده «بضئاء» بهمزتین. کذا قرأت علی قنبل و هو غلط.

ابن کثیر کلمه «بضیاء» را با دو همزه و به صورت «بضئاء» خوانده است – و قنبل برای من چنین روایت کرده – و این قرائت اشتباه است.]

۱۰. وی همچنین درباره حذف «الف» از «رأه» (علق / ۷)، در قرائت

ابن کثیر، چنین متذکر می‌شود:<sup>۴</sup>

قرأ ابن کثیر فیما قرأت علی قنبل: «أن رأه» بغير الف بعد الهمزة وزن رَعَه و هو غلط لان رأه مثل رعاہ ممالاً و غیر ممالٍ. [ابن کثیر – طبق روایت قنبل برای من – «أن رأه» را به صورت «ان رأه» بر وزن «رَعَه» خوانده که اشتباه است؛ زیرا «رأه» بر وزن «رعاہ» است، چه

۱. یعنی همزه را به واو تبدیل کرده است. ۲. همان، ص ۴۰۱.

۳. همان، ص ۴۹۵. ۴. همان، ص ۶۹۲.

اماله شود چه نشود.]

۱۱. سخاوی مطالبی را درباره قرائت حمزه نقل کرده است که نشان می‌دهد قرائت وی در نظر بعضی، مطرود بوده است؛ از جمله از سفیان بن عیینه چنین نقل می‌کند:

«لا تصلوا خلف من یقرأ بقراءة حمزة» (پشت سر کسی که به قرائت حمزه قرآن می‌خواند، نماز نخوانید)؛ «عن ابی بکرین عیاش: قراءة حمزة بدعة» (قرائت حمزه بدعت است)؛ «أنه (عبدالله بن ادریس) لعن من قرأ قراءة حمزة» (هرکس که به قرائت حمزه قرآن بخواند، عبدالله بن ادریس او را لعن کرده است)؛ و بالاخره «ذکر ان احمد بن حنبل کره قراءة حمزة» (گفته می‌شود احمد بن حنبل از قرائت حمزه خوشش نمی‌آمده است).

نمونه‌های یادشده، مواردی از ردّ بعضی از قراءات از سوی علمای قدیمی‌تر از ابن الجزری است، و کلاً هرچه به صدر اول نزدیک‌تر می‌شویم در ردّ و قبول قراءات، حرّیت بیش‌تری را در علما و قرّاء می‌بینیم.

ب. ملاک‌هایی که در این «اختیار»ها در مدّ نظر صحابه یا قرّاء بود

دکتر فضل‌ی در این باره می‌گوید:<sup>۱۰</sup>

... والاختیار قد يرجع الی مستوى و ثافة السند و قد يرجع الی قوّة الوجه فی العریبة و قد يرجع الی مطابقة الرسم و ربما رجع الی عوامل اخرى....

[اختیار، گاه به دلیل موثق بودن سند و گاه به سبب فصیح‌تر بودن و گاه به دلیل مطابقت با رسم و یا عوامل دیگر بوده است.]

در اینجا دکتر فضل‌ی به تبع علمای قراءات، اختلاف قراءات را ناشی از اجتهاد در اختیار و نه اجتهاد در وضع و اختراع دانسته و عوامل آن را متعدد ذکر کرده است. ولی به‌رغم این طرز تفکر، روایات و نقل‌هایی در دست

۱۰. الفضلی، عبدالهادی، القراءات القرآنیة، ص ۱۰۵.

است که نشان می‌دهد این قراءات صرفاً اختیار نبوده بلکه عواملی مثل خطا و اشتباه، اجتهاد در وضع و اختراع براساس قواعد نحو و... در شکل‌گیری آنها مداخله داشته است. به عبارت دیگر عواملی که دکتر فضلی بر شمرده است، در پاره‌ای موارد ملاک اجتهاد در وضع و اختراع بوده است و نه صرفاً اجتهاد در اختیار.

در اینجا از جمله آنها به این نقل‌ها و شواهد اشاره می‌شود:<sup>۱</sup>

۱. قال ابو عبد الله (عليه السلام): «اصحاب العربية يحرفون كلام الله عن مواضعه.» (ابو عبد الله - عليه السلام - گوید: «عربی دانان، کلام خدا را تغییر می‌دهند.»

۲. معروف است که ورش، «اختیار»ی داشته است که در آن با شیخ خود، نافع، مخالفت ورزیده است.<sup>۲</sup>

ذهبی از ازرق (شاگرد ورش) روایت کرده است که:<sup>۳</sup>

انَّ ورشاً لَمَّا تَعَمَّقَ فِي النُّحُوِّ وَ احْكَمَهُ، اتَّخَذَ لِنَفْسِهِ مَقْرَأً يَسْمَى مَقْرَأَ ورش. [زمانی که ورش نحو را به خوبی فراگرفت، برای خود قرائتی را اختیار کرد که قرائت ورش نامیده شد.]

نیز معروف است که ورش از مصر به مدینه رفت و نزد نافع قرائت نمود و سپس به مصر مراجعت کرد.<sup>۴</sup>

از این رو می‌توان پذیرفت که ورش، بر کسی جز نافع قرائت نکرده است تا از بین آن قراءات، یکی را انتخاب و اختیار کرده باشد. پس قطعاً اختیار او - که بعد از مراجعت از مدینه و پس از تعمق وی در نحو صورت گرفته است - اختیار در وضع و اختراع بوده است و نه در گزینش و انتخاب.

۱. الخوئی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۲۸.

۲. القاضی، عبدالفتاح، تاریخ القراء العشرة و رواثهم، ص ۸.

۳. ذهبی، معرفة القراء الکبار، ص ۹۲. ۴. همان‌جا.

۳. زمخشری درباره ادغام «راء» در «لام» در آیه «فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء» (بقره/ ۲۸۴)، در قرائت ابو عمرو چنین می گوید:<sup>۱</sup>

فان قلت: کیف یقرأ الجازم؟ قلت: ینظر الراء و یدغم الباء. و مدغم الراء فی اللام لاحن مخطیء خطاً فاحشاً و راویه عن ابی عمرو مخطیء مرتین لانه یلحن و ینسب الی اعلم الناس بالعربیة ما یؤذن بجهل عظیم و السبب فی هذه الروایات قلة ضبط الرواة و السبب قلة الضبط قلة الدراية و لا یضبط نحو هذا الا اهل النحو.

اگر بگوییم کسی که «فیغفر» و «یعذب» را با جزم می خواند: چه گونه قرائت می کند؟ می گویم: «راء» را اظهار و «باء» را ادغام می نماید و کسی که «راء» را در «لام» ادغام کند خطای فاحشی مرتکب شده است و کسی که این مطلب را به ابو عمرو نسبت می دهد و از او - این چنین - روایت می کند، دو بار خطا کرده است؛ زیرا اولاً خودش خطا و اشتباه تلاوت می کند و ثانیاً چیزی را که علامت جهل بزرگی است به آشنا ترین مردم به زبان عربی - یعنی ابو عمرو - نسبت می دهد و علت وجود چنین روایاتی، کم دقتی است و سبب کم دقتی، کم اطلاعی است و جز اهل نحو، این مطالب را به دقت آشنا نیستند. [

در اینجا علت این قرائت (ادغام راء در لام)، کم دقتی زوات و نیز کم اطلاعی آنها از دستور زبان عربی دانسته شده است.

۴. سخاوی چنین نقل می کند:<sup>۲</sup>

قال الاصمعی: سمعت نافعاً یقرأ «یَقْضُ الحَقَّ و هو خیر الفاصلین» (انعام/ ۵۷). فقلت له: ان اباعمر و یقرأ «یَقْضی الحَق» و قال: القضاء مع الفصل؛ فقال نافع: وئی یا اهل العراق تقیسون فی القرآن!

اصمعی گوید: شنیدم که نافع، آیه ۵۷ سوره انعام را این گونه می خواند: «یَقْضُ الحَقَّ». به او گفتم: ابو عمرو می خواند: «یَقْضی الحَقَّ» و استدلال

۱. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۳۳۰، ذیل آیه ۲۸۴ بقره.

۲. سخاوی، جمال القراء، ج ۱، ص ۴۹۲.

می‌کند: «فصل» با «قضاء» مناسب است نه «قضه»؛ نافع گفت: وای ای اهل عراق، در قرآن قیاس می‌کنید؟!]

شایان ذکر است که نافع و ابو عمرو و هردو از قرّای سبعة اند ولی از کلام نافع به دست می‌آید که قرائت ابی عمرو اختیار و گزینش نبوده بلکه اجتهادی براساس قیاس بوده است. همچنین می‌توان دریافت که نافع این قرائت را مردود می‌دانسته است و بدین ترتیب باز هم سخن ابن الجزری (لا یسع احداً من الامة ردّه) رد می‌شود.

البته سخاوی بعد از نقل این مطلب سعی کرده است که آن را توجیه کند ولی کلامش نشان از تعصب وی بر این مطلب دارد که همگی قرّای براساس روایت، قرائت می‌کرده‌اند نه اجتهاد شخصی. وی گفته است:<sup>۱</sup>

و معنی قول نافع: «تقیسون فی القرآن»، لم یُرد به انّ قرّاء هم اخذوها بالقیاس و انما یرید انهم اختاروا ذلك لذلك و القراءتان ثابتان عندهم. [منظور نافع از عبارت: «در قرآن قیاس می‌کنید»، این نبوده است که این قرائت را از روی قیاس، اختراع کرده‌اند بلکه می‌خواهد بگوید: این قرائت را به سبب قیاس برگزیده‌اند؛ و الا هردو قرائت نزد آنها ثابت و صحیح است.]

۵. سخاوی همچنین نقل می‌کند:<sup>۲</sup>

و قال محمد بن صالح: سمعت رجلاً يقول لابی عمرو: کیف تقرأ: «لا یعدُّبُ عذابهُ احدٌ ولا یوثُّ وثاقه احدٌ»؟ قال: «لا یعدُّبُ عذابهُ احدٌ». فقال له الرجل: کیف و قد جاء عن النبی (ص) «لا یعدُّبُ عذابهُ احدٌ»؟ فقال له ابو عمرو: لو سمعت الرجل الذی قال: سمعتُ النبی (ص)، ما اخذته عنه و تدری ما ذاک؟ لانی اَتهم الواحد الشاذَّ اذا كان علی خلاف ما جاءت به العامّة.

[و محمد بن صالح گوید: شنیدم مردی به ابو عمرو می‌گفت: آیه شریفه



«لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد» را چه گونه می خوانی؟ او گفت: «لا یعذب عذابه احد»<sup>۱</sup> مرد پرسید: چه گونه؟! و حال آنکه از پیامبر اکرم (ص) «لا یعذب» (به صورت مجهول) روایت شده است؟ ابو عمرو گفت: اگر راوی این حدیث را هم می دیدم این روایت را از او نمی پذیرفتم؛ زیرا من، شخصی را که مخالف قول همه مردم روایت می کند، (به دروغگویی یا خطا) متهم می کنم.

در اینجا کاملاً مشهود است که قرائت «فتح» (یعنی قرائت کسائی و یعقوب بصری) اولاً از نظر ابو عمرو باطل است و ثانیاً از نظر وی روایت نیست و بر فرض اگر روایت هم باشد، مردود است. سخاوی در اینجا نیز برای توجیه این مطلب می گوید:<sup>۲</sup>

وقراءة الفتح ثابتة أيضاً بالتواتر وقد تواتر الخبر عند قوم دون قوم و انما انكرها ابو عمرو لانها لم تبلغه علی وجه التواتر.

[قرائت فتح نیز با تواتر ثابت شده است؛ البته این روایت نزد قومی به تواتر رسیده و نزد قوم دیگر به تواتر نرسیده و ابو عمرو فقط به این سبب آن قرائت را رد کرده که با تواتر به او نرسیده است.]

در جواب سخاوی باید اظهار داشت نمی توان پذیرفت که آن روایت در نزد قومی متواتر بوده و در نظر قومی دیگر متواتر نبوده است؛ چون یعقوب و ابو عمرو هر دو بصری بودند و چه طور می توان قبول کرد که در یک شهر کوچک (مثل بصره آن روزگار) برای ابو عمرو متواتر نبوده، ولی برای یعقوب بصری متواتر شده است؟! خصوصاً اینکه یعقوب در سن ۸۸ سالگی، یعنی ۵۱ سال بعد از ابو عمرو فوت کرده و به عبارت دیگر هنگام فوت ابو عمرو،

۱. از بین قرآی عشره فقط کسائی و یعقوب این دو نقل (لا یعذب، لا یوثق) را مجهول خوانده اند و بقیه، از جمله ابو عمرو، آن دو را معلوم خوانده اند. (ع: بناء اتحاف فضلاء البشر بالقراءات الاربعه عشر، ص ۵۸۴، ذیل سورة فجر.)

۲. سخاوی، جمال القراء، ج ۱، ص ۴۸۵.

۳۷ سال داشته و حتی گفته شده که وی شاگرد ابو عمرو نیز بوده است.<sup>۱</sup>

۶. ابوشامه درباره کم دقتی روات چنین گوید:<sup>۲</sup>

«فلا ينبغي ابن يُغْتَرَّ بكل قراءة تُعزى الى واحد من هؤلاء الائمة السبعة و يطلق عليها لفظ الصّحة و انْ هكذا اُنزِلت الا اذا دخلت في ذلك الضابط و حينئذ لا ينفرد بنقلها مصنّف عن غيره و لا يختص ذلك بنقلها عنهم، بل إن تُقِلت عن غيرهم من القراء فذلك لا يخرجها عن الصحة فان الاعتماد على استجماع تلك الاوصاف الا عمّن تنسب اليه. فان القراءات المنسوبة الى كل قارئ من السبعة و غيرهم منقسمة و الى المجمع عليه والشاذّ، غير ان هؤلاء السبعة لشهرتهم و كثرة الصحيح المجمع عليه في قراءتهم تركز النفس الى ما يُقَل عنهم فوق ما يُثقل عن غيرهم. فمما نسب اليهم و فيه انكار لاهل اللغة و غيرهم: الجمع بين الساكنين في تاءات اليزي و ادغام ابي عمرو و قراءة حمزة «فما اسطاعوا» و تسكين من اسكن «بارئكم» و «يامرؤكم» و نحوه «و سبأ» و «يا بُنى» و «مكرالسيء» و اشباع الياء في «يرتعى» و «يتقى و بصير» و «افثيدة من الناس» و قراءة «ليكة» بفتح التاء و همز «سأقيها» و خفض «والأرحام» و نصب «كن فيكون» والفصل بين المتضامين في الانعام و غير ذلك على ما نقلناه و بيناه بعون الله تعالى و توفيقه في شرح قصيدة الشيخ الشاطبي رحمة الله. فكل هذا محمول على قلة ضبط الرواة فيه....

[پس شایسته نیست که فریب بخوریم و هر قرائتی را که به ابن هفت قاری نسبت داده می شود صحیح بدانیم و تصور کنیم که آن گونه نازل شده است؛ مگر زمانی که تحت آن ضابطه درآید<sup>۳</sup> و

۱. القاضی، عبدالفتاح، تاریخ القراء، صص ۴۱ و ۴۲.

۲. ابوشامه، عبدالرحمن بن اسماعیل، المرشد الوجیز، ص ۱۷۴.

۳. اشاره ای است به آنچه خود ابوشامه پیش از این در کتابش ذکر می کند که ارکان قرائت صحیح عبارت است از: همخوانی با خط مصحف، صحت نقل و روایت و فصاحت. (←: ابوشامه، المرشد، صص ۱۷۱ و ۱۷۲).

در چنین صورتی، دیگر فقط یک کتاب خاص، آن قرائت را ذکر نکرده (بلکه در کتب متعدد ذکر شده است) و نیز چنین قرائتی فقط از آن هفت قاری نقل نشده بلکه از قزای دیگر نیز نقل شده است و نقل شدن از دیگران، باعث ضعف چنین قرائتی نمی شود؛ زیرا ملاک آن ضابطه است نه فردی که این قرائت به او منسوب شده است. چه آنکه قراءات منسوب به هریک از قزای سبعة و نیز دیگران، به دو دسته قراءات اجماعی و شاذ تقسیم می شود. البته قزای سبعة به دلیل شهرتشان و به سبب فراوانی قراءات اجماعی در بین قراءات آنها، از سایرین قابل اعتمادترند. از جمله قراءات آنی که به قزای سبعة نسبت داده می شود و حال آنکه اهل لغت و نیز سایرین آن را مردود دانسته اند، می توان به این موارد اشاره کرد: (الف) جمع بین ساکنان در «تاء» مشدد در روایت بزّی از ابن کثیر.<sup>۱</sup> نیز ادغام ابو عمرو<sup>۲</sup> و همچنین تشدید «طاء» در «اسطاعوا»<sup>۳</sup>، طبق قرائت حمزه. (ب) ساکن کردن «بارئکم» و «یا مؤکم»<sup>۴</sup> و امثال آن و نیز ساکن کردن «سبا»<sup>۵</sup> و «یا بُنی»<sup>۶</sup> و «مکر السّبیء»<sup>۷</sup>. (ج) اشباع کسره و در نتیجه الحاق «یاء» در «یرتعی»<sup>۸</sup> و «یتقی»<sup>۹</sup> و «یصبر» و «افئیدة»<sup>۱۰</sup> من الناس.

۱. بزّی در ۳۱ مورد فعل های مضارعی را که با «تاء» آغاز شده، در حال وصل با «تاء» مشدد خوانده است؛ مثل: «ولا یتیموا الخبیث» (←: دانی، عثمان بن سعید، التیسیر، ذیل آیه ۲۶۷ بقره).
۲. از روایت محمد بن محمد سوسی در امثال: «شهر رمضان» (←: الارشادات الجلیّة، ذیل آیه ۱۸۵ بقره).
۳. قبلاً در متن بدان اشاره شد.
۴. در قرائت ابو عمرو، بدون اینکه سببی برای مجزوم بودن فعل در کار باشد. (←: التیسیر، ذیل آیه ۵۴ بقره).
۵. در قرائت ابن کثیر. (←: التیسیر، ذیل آیه ۲۲ نمل و آیه ۱۳ لقمان).
۶. در قرائت ابن کثیر. (←: التیسیر، ذیل آیه ۲۲ نمل و آیه ۱۳ لقمان).
۷. قرائت حمزه. (←: التیسیر، ذیل آیه ۴۳ فاطر).
۸. روایت قبیل از ابن کثیر (←: التیسیر، ذیل آیه ۱۲ یوسف).
۹. روایت قبیل از ابن کثیر. (←: التیسیر، ذیل بحث آیات زائد در آخر سوره یوسف).
۱۰. روایت هشام از ابن عامر (←: التیسیر، ذیل آیه ۳۷ ابراهیم).

(د) قرائت «لَيْكَةً»<sup>۱</sup> (ه) با همزه تلفظ کردن «سَأَقِيهَا»<sup>۲</sup> (و) مجرور خواندن «الارحام»<sup>۳</sup> (ز) منصوب خواندن «فَيَكُونُ»<sup>۴</sup> (ح) فصل بین مضاف و مضاف‌الیه در سوره انعام<sup>۵</sup> و دیگر مواردی که ما به لطف و توفیق الهی در شرح قصیده شیخ شاطبی (ره) آورده‌ایم؛ که تمامی این موارد - طبق آنچه کلام ابن مجاهد بدان اشاره دارد و ما آن را در آغاز این باب آوردیم - به کم‌دقتی راویان برمی‌گردد.

باتوجه به آنچه ذکر شد می‌توان مطمئن بود که - برخلاف رأی اهل سنت - قراءات صرفاً نقل و روایت (اعم از واحد یا متواتر) نبوده، بلکه اجتهادات یا اشتباهات قرآنی نیز در پدید آمدن آنها دخیل بوده است؛ و از جمله این خطاها، اجتهادات و اشتباهاتی است که در اثر خط مصحف به وجود آمده است.

در اینجا قبل از ارائه برخی شواهد، مناسب است مختصراً به ویژگی‌های خط کهن عربی - که مصاحف در آغاز بدان نوشته می‌شد - اشاره کنیم.

### ویژگی‌های خط در صدر اسلام

۱. عدم وجود نقطه، اعراب و همزه انسان و مطالعات فقهی  
از جمله ویژگی‌های این خط، صرف نظر از نام و اصل و ریشه آن، خالی بودن آن از نقطه، شکل (اعراب‌گذاری) و علامت همزه (ء) است که از مسائل معروف تاریخ زبان و فرهنگ عربی است و به نظر نمی‌رسد که نیازی به توضیح یا اثبات داشته باشد.

۱. قرائت ابن کثیر، نافع و ابن عامر. (←: التیسیر، ذیل آیه ۱۷۶ شعراء.)

۲. روایت قبیل از ابن کثیر. (←: التیسیر، ذیل آیه ۴۴ نمل.)

۳. قرائت حمزه. (←: التیسیر، ذیل آیه ۱ نساء.)

۴. قرائت ابن عامر و نیز در بعضی موارد، قرائت کسائی. (←: التیسیر، ذیل آیه ۱۱۷ بقره.)

۵. قرائت ابن عامر که قبلاً در متن بدان اشاره شد.

## ۲. حذف بعضی مصوّت‌های بلند

دیگر از خصایص این خط، استفاده از سه حرف «الف»، «ی» و «و» برای نشان دادن حرکات کشیده است که البته این روش درباره «واو» و «یاء» تقریباً به یک قاعده قطعی و کلی تبدیل شده ولی درباره «الف»، چنین قاعده‌ای هنوز کلیت نیافته بود.

از جمله کسانی که این مطلب را با بیانی روشن و گویا توضیح داد، غانم قدوری الحمد است.<sup>۱</sup> وی در مقایسه خطوط عربی صدر اسلام با خطوط نبطی - از قدیمی‌ترین آنها که متعلق به قبل از میلاد است تا جدیدترین آنها که متعلق به ۳۲۸ هـ ق است - بدین نظریه دست یافت که دو حرف «واو» و «یاء» در این نوع خط، برای «واو مدی» و «یاء مدی» نیز به کار می‌رفته‌اند.

اما درباره «الف» یا فتحة کشیده (الفتحة الطويلة) معتقد است که هنوز خط در آن دوره به قانونمندی کاملی نرسیده بود، لذا می‌بینیم در سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌ها و نقوش به جای مانده از کمی قبل از اسلام یا در صدر اسلام، حروفی که همراه با «الف» (فتحة کشیده) تلفظ می‌شوند گاه همراه با «الف» نوشته شده‌اند و گاه بدون آن؛ مانند: «انا»، «ذا»، «اذا» و «اننا» که با «الف» (در آخر کلمه) نوشته شده‌اند - در مقابل «الرحمن»، «هذا»، «اللهم»، «الکتب» (الکتاب)، «جمدی» (جمادی) و «ثلثین» (ثلاثین) که بدون «الف» نوشته شده‌اند.

در اینجا باید توجه داشت که این کلمات تماماً از روی نقوش صدر اسلام (غیر از قرآن) به دست آمده‌اند،<sup>۲</sup> و بدین ترتیب دکتر «حمّد» به این نتیجه رسیده است که از جمله ویژگی‌های خط عربی در صدر اسلام - و قبل از

۱. الحمد، غانم قدوری، رسم المصحف، صص ۶۸-۷۵.  
 ۲. همان، ص ۷۱.

استقرار رسم عثمانی - این دو خصیصه بوده است:<sup>۱</sup>  
 - استفاده از «واو» و «یاء» برای «واو» و «یاء» مدی و این یک قانون کلی و عمومی بود.

- احیاناً، و نه همیشه، استفاده از «الف» برای صدای کشیده «الف» یا همان فتحه کشیده (الفتحة الطويلة).

بدین ترتیب درمی یابیم که حذف «الف» در خط عربی صدر اسلام - و پیش از استقرار رسم عثمانی - یک پدیده عمومی در خط عربی آن روزگار بوده است.

حتی می توان مدعی شد با وجودی که استفاده از «واو» و «یاء» برای «واو» و «یاء» مدی، نمونه های فراوانی دارد و ظاهراً هم از قانونمندی عمومی پیروی می کند، ولی صددرصد عمومیت ندارد؛ زیرا گاه، بعضی از کلماتی که «واو» و «یاء» مدی در آنها تلفظ می شود، بدون این حروف کتابت می شده است. برای اثبات این مدعا از دو مقدمه استفاده می کنیم:

الف. در قرآن کلماتی را می یابیم که براساس رسم عثمانی، بدون «واو» یا «یاء» مدی نوشته می شود - هرچند با «واو» یا «یاء» مدی تلفظ می گردد - مانند:

ابراهیم (بقره/ ۱۲۴ و...)، النبیین (بقره/ ۶۱ و...)؛  
 حوارین (مائده/ ۱۱۱ و...)، نحی (الحجر/ ۲۳ و...)؛  
 نستحی (اعراف/ ۱۲۷)، امین (آل عمران/ ۲۰) و... الإیفهم (ایلافهم)  
 (قریش/ ۲)؛

لَیْسَتُوا (اسراء/ ۷)، داود (بقره/ ۲۵۱ و...)؛

يَلُونُ (آل عمران/۷۸)، وَرَى (اعراف/۲۰) الْغَاوُنُ (شعراء/۹۴...)<sup>۱</sup>.

ب. طبق نقل دانی، از مالک سؤال شد:<sup>۲</sup>

أرأيت من استكتب مصحفاً - اليوم - اتري ان يكتب على ما احدث  
الناس من الهجاء - اليوم - ؟ فقال: لا اري ذلك و لكن يكتب على  
الكِتَابِ الاولی.

[آیا اگر کسی امروزه قرآنی را بنویسد، می‌تواند آن را براساس هجاء  
(حروفی) که اکنون مردم ایجاد کرده‌اند بنگارد؟ مالک در جواب گفت:  
خیر، لکن باید به شیوه گذشته بنویسد.]

نتیجه: قید «اليوم» در عبارت «ما احدث الناس من الهجاء اليوم»،  
نشان می‌دهد روش نگارش در خط عربی تا اواسط قرن دوم هجری به همان  
شیوه عمومی «رسم المصحف» بوده است. لذا می‌توان مدعی شد که  
حذف «واو» و «یاء» مدی در بعضی کلمات نیز - به طور قاعده مند و منظم  
و یا بدون قاعده و نامنظم - از ویژگی‌های خط آن روز بود، نه ویژگی  
خط قرآن.

در تأیید این مطالب، گفته ترکی عطیه را نقل می‌کنیم که معتقد است  
حذف بعضی از حروف (مصوت‌های بلند) از آثار خط نبطی است؛ یعنی  
صرف نظر از رسم المصحف، در خط صدر اسلام نیز وجود داشته است. وی  
می‌گوید:<sup>۳</sup>

«و نلاحظ آثار الخط النبطی فی کتاباتنا لِحَدِّ الْآنْ كحذف بعض الحروف  
من الكلمات مثل: هؤلاء، طه، ملك (التي تقرأ مالک)، هذا، هذه، اولئك  
الخ المحذوفة الالف.

۱. این کلمات در کتب رسم، مثل المقنع و... ذکر شده و برای سهولت کار، می‌توان به مصاحفی  
که براساس علم «رسم»، کتابت و چاپ شده است - نظیر مصحف امیری مصر یا مصحف کتابت  
عثمان طه - نیز رجوع کرد. ۲. دانی، عثمان بن سعید، المقنع، صص ۹ و ۱۰.

۳. الحبور، ترکی عبدون، الخط العربی الاسلامی، ص ۱۵.

[آثار خط نبطی را تا امروزه در نوشته‌هایمان می‌بینیم، از جمله حذف بعضی از حروف از بعضی کلمات؛ مثل: هؤلاء، طه، ملک (که مالک خوانده می‌شود)، هذا، هذه، اولئک و غیره که الف‌هایشان حذف شده است.]

### ۳. نگارش «ة» به صورت «ت» در برخی کلمات

دیگر از خصایص خط عربی در صدر اسلام، قانونمند نبودن نگارش تاء تأنیث در آخر اسم‌های مؤنث است. در این باره نیز می‌توان به وجود این پدیده در خط قرآن استناد کرد، البته با ضمیمه روایت مالک که بدان اشاره گردید. مضافاً به اینکه این استنتاج، با کلام ترکی عطیه نیز بیش‌تر تأیید می‌شود.

وی دربارهٔ خصایص خط نبطی - که منشأ و اصل و ریشهٔ خط عربی و یا یکی از دو خط عربی آن روزگار بوده است - مطالب دیگری را از این جمله بیان می‌کند که از ویژگی‌های دیگر این خط، کتابت تاء تأنیث در آخر اسم‌های مؤنث، به صورت تاء کشیده است و نه به شکل تاء گرد.<sup>۱</sup>

علاوه بر اینها نکتهٔ بسیار مهم این است که در هیچ روایت تاریخی راجع به جمع قرآن، به ویژگی‌های خاص کتابت کلمات که مغایر شیوهٔ رایج آن روزگار بوده باشد اشاره نشده است و حال آنکه اگر نگارش کلمات مصحف، براساس شیوهٔ اصلی و رایج آن روزگار نمی‌بود قطعاً مطالبی در نقض و ابرام ردّ و قبول آن بیان می‌شد و به ما می‌رسید. پس عدم نقل چنین مطالبی از عثمان و اطرافیان او، خود دلیل بر این مُدّعا است که رسم الخط قرآن در آن روزگار، تابع قواعد املائی آن زمان بوده است نه براساس روش توقیفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا روش خاص صحابه.

پس به‌طور خلاصه می‌توان ویژگی‌ها یا برخی از خصایص خط عربی در



صدر اسلام را بدین شرح بیان کرد:

۱. نداشتن نقطه؛
  ۲. نداشتن همزه؛
  ۳. نداشتن سکون؛
  ۴. نداشتن مصوّت‌های کوتاه؛
  ۵. قانونمند نبودن استفاده از علامت مصوّت‌های بلند «الف»؛
  ۶. قانونمندی نسبی استفاده از علامت مصوّت‌های بلند «و» و «ی»؛
  ۷. قانونمند نبودن نگارش تاء تأنیث در اسم‌ها، به صورت «ة» یا «ت».
- نکته بسیار مهمی که در اینجا باید بدان توجه داشت این است که بسیاری از برادران اهل سنت معتقدند قرآن‌ها در آغاز عمداً به خطی با ویژگی‌های یادشده کتابت می‌شد تا بتواند قراءات معتبر را در بر داشته و به اصطلاح «متحمّل» قراءات باشد.

ابن الجزری در این باره می‌گوید:<sup>۱</sup>

«ثم ان الصحابة - رضی اللہ عنہم - لما كتبوا تلك المصاحف جردوها من النقط والشكل ليحتمله (كذا) مالك يكن في العرصة الاخيرة ممّا صحّ عن النبي - صلى اللہ عليه و سلم - و انما اخلوا المصاحف من النقط و الشكل لتكون دلالة الخط الواحد على كلا اللفظين المنقولين المسموعين المتلوّين شبيهةً بدلالة اللفظ الواحد على كلا المعنيين المعقولين المفهومين، فانّ الصحابة - رضوان اللہ عليهم - ثلّفوا عن رسول اللہ - صلى اللہ عليه و سلم - ما امره اللہ - تعالى - بتبليغه اليهم من القرآن لفظه و معناه جميعاً و لم يكونوا ليسقطوا شيئاً من القرآن الثابت عنه - صلى اللہ عليه و سلم - و لا يمتنعوا من القراءة به. [سپس وقتی صحابه آن مصاحف را نوشتند در آنها، نقطه و زیر و زبر

۱. ابن الجزری، النشر، ج ۱، صص ۳۲ و ۳۳.

به کار نبردند تا قراءاتی که از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - به ثبوت رسیده و در عرضهٔ اخیره بر آن حضرت نازل شده بود را دربر بگیرد و در مصاحف، از نقطه و زیر و زیر استفاده نکردند تا دلالت یک عبارت، بر دو لفظی که هردو نقل شده و تلاوت شده بودند شبیه دلالت یک لفظ بر دو معنای قابل فهم از آن لفظ باشد؛ زیرا صحابه، قرآنی را که خداوند به پیامبرش امر فرموده بود که هم لفظ و هم معنایش را به آنها برساند، از پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فراگرفته بودند و بنا نداشتند که حروف و کلماتی از قرآن را که صدورش از پیامبر ثابت بود، ساقط و حذف نمایند و مانع تلاوت آن شوند.

یعنی اول قراءات بوده است سپس وقتی صحابه خواسته‌اند آن قراءات را در مصاحف عثمانی کتابت کنند برای حفظ آن قراءات، از نقطه و شکل (زیر و زیر) استفاده نکرده‌اند و در نگارش هم از قوانین خاصی که بعدها «رسم المصحف»<sup>۱</sup> نامیده شد استفاده کرده‌اند؛ مثل کتابت «مالک» به صورت «ملک» (بدون الف).

دکتر فضلی دربارهٔ شیوهٔ خاص نگارش می‌گوید:<sup>۲</sup>

و ذلك لان عثمان امر ان تكتب المصاحف الاثمة مختلفة الرسم وفق اختلاف القراءات المعتمدة... و ان تكتب في بعض الحروف الاخرى

۱. خط قرآن از دو زاویه قابل بررسی است: الف. نحوهٔ نگارش کلمات؛ مثل اینکه «مالک یوم الدین» را در قرآن «ملیک یوم الدین» می‌نویسند و یا مثلاً کلمهٔ «شیء» را در آیهٔ ۲۳ سورهٔ کهف، به صورت «شایء» می‌نویسند. این موارد و امثال آن، علم «رسم المصحف» یا نگارش قرآن نامیده می‌شود که توضیح دربارهٔ آن و ضرورت یا عدم ضرورت پایبندی بدان، فرصتی دیگر می‌طلبد.
- ب. نحوهٔ علامت‌گذاری و نقطه‌گذاری کلمات که «ضبط المصحف» نامیده می‌شود.
۲. عبدالهادی فضلی، القراءات القرآنیة، تاریخ و تعریف، ص ۲۳. هرچند در پاره‌ای از این موارد، این طور پاسخ دهند که: اختیار این قراء از بین مرویات خود، به سبب اتباع مصحف بوده است؛ یعنی اتباع مصحف سبب اختیار بود و نه سبب وضع و اختراع. ولی به نظر ما این پاسخ، مصادرهٔ به مطلوب است و قانع‌کننده نیست. خصوصاً که در پاره‌ای از موارد که بدان اشاره می‌شود، این توجیه قابل قبول نیست.

بصورة تحتمل الكلمة معها وجوه القراءة المختلفة فيه كما في «يخدعون» في البقرة حيث كتبت بغير «الف» تتحمّل قراءة «يخادعون» بالالف و... .

[... زیرا عثمان دستور داده بود که قرآن‌های اصلی (مصاحف عثمانی) را با رسم‌های گوناگون و مطابق با قراءات معتبر بنویسند... و نیز دستور داد تا در برخی دیگر از کلمات، به گونه‌ای بنویسند که یک کلمه - با آن شیوه خاص کتابت - قراءات مختلفی را که در آن کلمه وجود دارد، دربر گیرد و بتوان آن کلمه را با قراءات معتبری که در آن کلمه وجود دارد، تلاوت نمود؛ مانند کلمه «يخدعون» در سوره بقره که بدون الف نوشته شد تا (هم قرائت «يخدعون» را دربر داشته باشد و هم قرائت «يخادعون» را - با الف - شامل شود و...].

حال آنکه همان‌گونه که ذکر شد، نبود نقطه و اعراب و نیز حذف بعضی از مصوّت‌های بلند در بعضی از کلمات، از ویژگی‌های خط آن روزگار بوده است و در آن زمان شیوه دیگری - جز آنچه در مصاحف به کار می‌رفته - برای عرب‌ها شناخته نبوده است.

تصریحاتی از علمای گذشته درباره تأثیر «رسم» و نگارش در قراءات

۱. قرائت ابن کثیر در بعضی از طرفش از عبارت «ثم ايتوا صفاً» (طه / ۶۴). ابن مجاهد در این باره گفته است:<sup>۱</sup>  
«و انما اراد ابن کثیر ان يتبع الكتاب.  
ابن کثیر خواسته است از خط پیروی کند.»

۲. قرائت ابن عامر از «شركاؤهم»، به جرّ «شركاء» و کتابت آن با «واو» یا «ياء» که قبلاً گذشت. و همچنین پیش‌تر نقل شد که زمخشری گفته است:

۱. ابن مجاهد، السبعة، ص ۲۲۰.

والذی حمّله علی ذلك ان رأى فی بعض المصحف شركائهم مكتوباً بالياء...

و یا از قول ابن خالویه که قبلاً آورده ایم:

و انما حمل القاریء بهذا علیه أنّه وجده فی مصحف اهل الشام بالياء فاتّبع الخطّ.

۳. ابن مجاهد از کسائی نقل کرده است:<sup>۱</sup>

السين فی الصراط اسیر فی کلام العرب و لکنی اقرأ بالصاد، اتّبع الكتاب. الكتاب بالصاد.

[سین در صراط در کلام عرب بیشتر تر کاربرد دارد ولی من با صاد می خوانم و از خط پیروی می کنم. این کلمه با صاد نوشته شده است.]

۴. ابن غلبون درباره وقف کسائی بر «مال» در عبارات «فمال هولاء القوم» (نساء / ۷۸)، «مال هذا الكتاب» (کهف / ۴۹)، «مال هذا الرسول» (فرقان / ۷) و «فمال الذین کفروا» (معارج / ۳۶) چنین می گوید:<sup>۲</sup>

... و روی نصیر عنه (ای کسائی) انه كان يقف على «فمال» على الكتاب یعنی علی خطّ المصحف لان هذه المواضع الاربعة كتبت فيه بانفصال اللام مما بعدها فاحبّ ان يتبع خط المصحف فی ذلك.

قال ابرو الحسن طاهر - رضی اللہ عنه - و هذا الذی ذكره نصیر عنه یوافق ما ذكره خلف عنه انه كان يتبع فی الوقف الكتاب....

[نصیر از کسائی روایت کرده است که او روی «لام» «مال» و براساس خط مصحف وقف می کرد؛ زیرا در این چهار موضع، «لام» جدای از مابعدش نوشته شده است (هرچند وابسته به مابعد است). لذا دوست داشت که در این مورد از خط مصحف تبعیت کند....]

۵. از فراء نقل شده است:<sup>۳</sup>

۱. ابن مجاهد، السبعة، ص ۱۰۷.

۲. طاهرین غلبون، التذکرة فی القراءات الثمان، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۳.

اتَّبَعَ المصحف اذا وجدت له وجهاً من كلام العرب و قراءه القراء احب  
الى من خلافه.

[تبعیت از خط مصحف - به شرطی که با توجه به زبان عربی و قرائت  
قرآ قابل توجه باشد - نزد من محبوب تر است از خلاف آن.]

۶. کلمه «سل» در آیه شریفه «و سئل القرية التي كنا فيها» (یوسف / ۸۲)،  
به دو شکل قرائت شده است: «و اسأل» و «و سأل»<sup>۱</sup> ولی فراء درباره قرائت  
«و اسأل» چنین می‌گوید:<sup>۲</sup>

و لست اشتهى ذلك لأنها لو كانت مهموزةً لكتبت فيها الالف كما كتبوها  
في قوله تعالى: «فاضرب لهم طريقاً» (طه / ۷۷) و «اضرب لهم مثلاً»  
(یس / ۱۳) بالالف.

[و من آن را دوست ندارم؛ زیرا اگر قرائتش با همزه بود، الف آن نوشته  
می‌شد، همان‌طور که الف را در «فاضرب» و «واضرب» نوشته‌اند.]

۷. ابن کثیر، ابوعمر و کسائی، کلمه «ضنین» را در سوره تکویر با «ظاء»  
خوانده‌اند؛ جعبیری (بنا به نقل صفاقسی در غیث النفع) می‌گوید:

لكن في الرسم الكوفي يرفع للضاد حُطِيطٌ يُشْبِهُ خط الظاء و هو معنى  
قولنا في العقود:<sup>۳</sup>

و الضاد في كل الرسوم تصورت و همالدى الكوفى مشتبهان<sup>۴</sup>  
[ولى در خط کوفی، خط کوچکی شبیه خط ظاء، برای ضاد نیز، رسم  
می‌شود و معنای این بیت شعر که در کتاب عقود سروده‌ایم نیز همین

۱. محسن محمد سالم، المهذب فى القراءات العشر، ج ۲، ص ۵۶؛ و دیگر کتب قراءات.

۲. القراء، معانى القرآن، ج ۱، ص ۱۲۴.

۳. ابراهیم بن عمر، معروف به جعبیری (ف ۷۳۲ هـ ق)، از علمای قراءات و رسم بوده  
است و در علوم قرآنی تألیفاتی دارد؛ از جمله عقود الجمان فى تجويد القرآن (کحالد،  
عمر رضا، معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۴۷)، و بعید نیست منظور از کلمه «العقود» همین  
کتاب عقود الجمان باشد.

۴. الصفاقسی، غیث النفع، ذیل سوره تکویر.

مطلب است که گفته شد، و آن بیت چنین است:  
 و الضاد فی کل الرسوم تصورت و همالدى الكوفى مشتبهان]  
 در اینجا باید خاطر نشان ساخت که در کتاب فیض الرحیم، ذیل اختلاف  
 قرائت در کلمه «ضنین»، جمله جعبری به این شکل نقل شده است:<sup>۱</sup>  
 لكن فی الرسم الكوفى (ای الخط لكوفى) یرفع للضاد حُطِطاً (خط  
 صغیر) یشبه خط الظاء و من هنا جاء الاشكال.  
 [ولی در خط کوفی، خط کوچکی مثل خط ظاء برای ضاد رسم می شود  
 و همین مطلب باعث اشکال و اشتباه شده است.]

۸. ابن غلبون درباره وقف هشام بر همزه، در کلمات «هزوا»، «کفوا» و  
 «المؤودة» چنین می گوید:<sup>۲</sup>

و روى عنه انه يقف على قوله «هزوا» و «كفوا» بواو مفتوحة خفيفة؛  
 اتباعاً للمصحف لأنهما كتبا فيه بالواو... و روى عنه انه يقف عليها:  
 «مؤثلاً» بواو ساكنة بعدها ياء خفيفة مكسورة؛ اتباعاً لخط المصحف  
 لأنها هكذا كتبت فيه. و انه يقف على قوله: «المؤؤودة»: «المؤودة» بإسقاط  
 الهمزة والواو الثانية حتى تصير فى وَزْن (المؤزة) اتباعاً للمصحف؛ لأنها  
 كتبت فيه بواو واحدة.

[و از او (هشام) روایت شده است که او در «هزوا» و «کفوا» - به دلیل  
 پیروی از خط مصحف - با واو مفتوحة خفیفه وقف می کرد؛ زیرا این  
 دو کلمه در مصحف با واو نوشته شده اند... و از او روایت شده است که  
 به واسطه پیروی از خط مصحف در «مؤثلاً»، با واو ساکن که بعد از آن یاء  
 مکسوره خفیفه آمده است وقف می کرد؛ زیرا در مصحف این گونه  
 نوشته شده است. و نیز او در «المؤؤودة» با اسقاط همزه و واو دوم به  
 صورت «المؤودة» بر وزن «المؤزة» وقف می کرد، به سبب پیروی از  
 مصحف؛ زیرا در مصحف این کلمه با یک واو نوشته شده است.]

۱. لحام، محمد سعید، فیض الرحیم فی قراءات القرآن الکریم، ص ۵۸۶.

۲. ابن غلبون، التذکره فی القراءات الثمان، ج ۱، ص ۱۵۱.

۹. و همین ابن غلبون دربارهٔ وقف حمزه در کلمهٔ «بُرْءُؤًا» (ممتحنه/۴) آورده است:<sup>۱</sup>

وروی عنه (حمزة) انه يقلبها واواً مفتوحةً فيقول: «بُرْءُؤًا» اتباعاً لخط المصحف؛ لأنها كتبت فيه بواوٍ بعدها ألف.  
[و از وی روایت شده است که او همزهٔ «بُرْءُؤًا» را به واو مفتوحه بدل کرده است، به صورت: «بُرْءُؤًا»، آن هم به سبب پیروی از خط مصحف؛ زیرا در مصحف این کلمه با واوی که بعد از آن الف است نگارش شده است.]

۱۰. هم او دربارهٔ قرائت یتسنّه (بقره/ ۲۵۹) می گوید:<sup>۲</sup>  
وقرأ حمزة وكسائي و يعقوب: «لَمْ يَتَسَنَّه» (بقره/ ۲۵۹) بحذف الهاء في الوصل، وأثبتها الباقون في الوصل، و لاخلاف بينهم في اثباتها في الوقف... و اتما اثبتها (هاء) هؤلاء في الوصل اتباعاً للمصحف؛ لأنها ثابتة فيه على نية الوقف.

[حمزه و کسائی و یعقوب خواندند: «لَمْ يَتَسَنَّه» (بقره/۲۵۹) با حذف هاء در حالت وصل و بقیهٔ قرّاء، هاء را در حالت وصل هم اثبات نمودند و در اثبات هاء در حالت وقف اختلافی میان آنها نیست... و آنها این هاء را در حالت وصل اثبات کرده اند، به سبب پیروی از مصحف؛ زیرا در مصحف، این هاء - بر نیت وقف - ثبت گردیده است.]

۱۱. وی همچنین دربارهٔ قرائت کلمهٔ «كَايْن» در قرائت ابن کثیر، چنین متذکر می شود:<sup>۳</sup>

وقرأ ابن كثير: «وكاين» (آل عمران/ ۱۴۶) بألف بعدها همزة مكسورة، و بعد الهمزة نون ساكنة حيث وقع، وقرأ الباقون: «وكاين» بهمزة مفتوحة و بعدها ياء مشددة مكسورة، و بعد الياء نون ساكنة من غير الف. و لاخلاف بينهم أنه بالنون في الوقف كما كان في الوصل؛ لأنه هكذا مكتوب في المصحف.

[ابن کثیر خوانند: «وَ كَاتِن» (آل عمران / ۱۴۶) با اَلْفِی که بعد از آن همزه مکسوره است و بقیه خواندند: «وَ كَاتِن»، به همزه مفتوحه، و بعد از آن یاء تشدیددار مکسوره و بعد از یاء، نون ساکن بدون الف، و در میان آنها در این باره که این کلمه با «نون» است – چه در وقف و چه در وصل – اختلافی وجود ندارد؛ زیرا این کلمه در مصحف این گونه نگاشته شده است.]

۱۲. او در موضع دیگری درباره وقف بر کلمه «یا اَبْتِ» می گوید:<sup>۱</sup>  
و وقف الابنان (ابن عامر و ابن کثیر) «يَأْتَهُ» (یوسف / ۴) بالهاء، و وقف الباقون بالتاء؛ اَتْبَاعاً للمصحف.

[ابنان (ابن عامر و ابن کثیر) وقف کردند در «يَأْتَهُ» با هاء، و دیگران با تاء وقف نمودند (به صورت يَأْتِثْ)، به خاطر پیروی از مصحف.]

۱۳. ابن غلبون درباره وقف ابوعمر و بر کلمه «خَاش» نقل کرده است:<sup>۲</sup>  
و قرأ ابوعمر: «خَش لِلَّهِ» (یوسف / ۳۱ و ۵۱) بِالْفِ فِي الْمَوْضِعَيْنِ فِي الْوَصْلِ، وَ اخْتَلَفَ عَنْهُ فِي الْوَقْفِ: فَرَوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ يَقِفُ بِالْفِ، وَ رُوِيَ (عنه) بغير ألف، وَ المشهور عنه بغير ألف، اَتْبَاعاً للمصحف.  
[ابوعمر، «خَش لِلَّهِ» (یوسف / ۳۱ و ۵۱) را در وصل با الف خوانده است ولی در وقف از او به اختلاف روایت شده است؛ با الف و بدون الف و قول مشهور از او همین است، به سبب پیروی از مصحف.]

۱۴. وی درباره وقف بر کلمه «وَ يَكْأَنَّ» نقل می کند:<sup>۳</sup>  
و روى قُتَيْبَةُ عن الكسائى فى قوله: «وَ يَكْأَنَّ اللّٰهَ» (قصص / ۸۲) أَنَّ الْوَقْفَ عَلَى الْبِیَاءِ، يَعْنِیْ أَنَّهُ یَجْعَلُ (وَوِی) مُنْفَصِلَةً، وَ یَبْتَدِئُ (كَأَنَّ اللّٰهَ)، وَ وَقَفَ الْبَاقُونَ «وَ يَكْأَنَّ اللّٰهَ» فَوَصَلُوا «وَوِی» بِقَوْلِهِ: (كَأَنَّ اللّٰهَ)؛ اَتْبَاعاً للمصحف.

[قتیبه از کسائی روایت کرد که در «وَ يَكْأَنَّ اللّٰهَ» (قصص / ۸۲)، «وَوِی» را جدای از «كَأَنَّ اللّٰهَ» می خوانده است؛ یعنی بر «وَوِی» وقف می کرده و از



«كَأَنَّ اللَّهَ» ابتدا می‌نموده است و بقیه قرآ بر «وَ يَكُنَّ اللَّهُ» وقف می‌کرده‌اند؛ یعنی «وَي» را به «كَأَنَّ اللَّهَ» به سبب پیروی از مصحف وصل می‌کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱۵. همین ابن غلبون روایت کرده است:

و قرأ نافع و ابن عامر و ابوبکر: «الظُّنُونَا» (احزاب / ۱۰)، «وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا» (احزاب / ۶۶) و «فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا» (احزاب / ۶۷) بالألف في الثلاثة في الوصل، و وصلهنّ الباقون بغير الف. و وقف البصريان و حمزة عليهنّ بغير الف، و وقف الباقون عليهنّ بالألف. و ينبغي لمن أثبت هذه الألف في الوصل أن يقف عليها في حال وصله وقفه خفيفة ثم يصل؛ لأن هذه الألف إنما جيء بها فاصلةً، و ذلك ممّا يختصّ به الوقف، و إنما أثبتتها هؤلاء في الوصل اتّباعاً لخط المصحف؛ لأنها ثابتة فيه.

[نافع، ابن عامر و ابوبکر، موارد سه گانه: «الظُّنُونَا» (احزاب / ۱۰)، «وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا» (احزاب / ۶۶) و «فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا» (احزاب / ۶۷) را در هنگام وصل با الف خواندند و بقیه قرآ، آنها را بدون الف وصل نمودند. بصريون و حمزه بدون الف بر آنها وقف نمودند و بقیه قرآ با الف وقف کردند و شایسته است کسی که این الف را در حال وصل اثبات می‌نماید در حال وصل، وقف کوتاهی نماید سپس آن را وصل نماید. چون که این الف به جهت فاصله آورده شده است و مختصّ وقف است و آنها این الف را در وصل اثبات کردند؛ به سبب پیروی از مصحف، چون الف، در خط مصحف در این کلمات، نوشته شده است.

۱۶. هم‌او درباره وقف بر افعال ناقص که حرف عله از آخرشان حذف

شده است می‌گوید:<sup>۲</sup>

و كذا ذكر عن يعقوب أنه يثبت الواو في حال الوقف فيما حذف منه في

المصحف، و جملته اربعة مواضع: فى (سبحان) (أى: سورة الإسراء) «وَيَدْعُ الْأَنْسُ بِالسَّرِّ» (إسراء / ۱۱)، و فى (عَسَق) (أى: سورة الشورى) «وَيَمُحُ اللَّهُ الْبُطْلَ» (شورى / ۲۴)، و فى القمر: «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ» (قمر / ۶)، و فى العلق: «سَدَّعُ الرِّبَابِيَّةَ» (علق / ۱۸) فيقف عليها بالواو؛ من أجل زوال الساكن الذى كانت حُذفت من أجله. و وقف الباقون عليها بغير واو؛ اتباعاً للمصحف؛ لأنها كتبت فيه على نية الوصل، و أنّ الوقف غير لازم. فأما ما عدا هذه الأربعة مواضع - مما هو من هذا الجنس - فإنه لاخلاف بين القراء أنهم يقفون عليه بالواو؛ اتباعاً للمصحف.

[از يعقوب ذکر شده است که در مواردی که واو در خط مصحف نوشته نشده است، آن را در حال وقف حذف می‌کرد - که فقط در چهار مورد است -: در سورة إسرائ، آیه ۱۱: «وَيَدْعُ الْأَنْسُ بِالسَّرِّ»؛ و در سورة شوری، آیه ۲۴: «وَيَمُحُ اللَّهُ الْبُطْلَ»؛ و در سورة قمر، آیه ۶: «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ»؛ و در سورة علق، آیه ۱۸: «سَدَّعُ الرِّبَابِيَّةَ»، که در این چهار مورد با واو وقف می‌نمود، چون ساکنی که واو به سبب آن حذف می‌شد، زائل شده بود. و بقیه قرا به سبب پیروی از مصحف، بدون واو وقف می‌کردند؛ زیرا این کلمات در مصحف به نیت وصل بدین‌گونه نوشته شده‌اند و وقف بر آنها لازم نیست. غیر از این چهار مورد، در بقیه موارد اختلافی میان قرا نیست و همه آنها این موارد را در هنگام وقف با واو خوانده‌اند، آن هم به سبب پیروی از مصحف.]

۱۷. ابن غلبون درباره وقف بر کلمه «لَاتَ» نیز چنین نقل کرده است:<sup>۱</sup>

روى قتيبة و ابو عمرو عن الكسائى أنه وقف على قوله: «وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ» (ص / ۳): «وَلَاة» بالهاء، و روى عنه خلف و زكار أنه وقف: (وَلَات) بالتاء، و وقف الباقون بالتاء اتباعاً للمصحف.

[قتيبة و ابو عمرو از کسائی روایت کرده‌اند که او در هنگام وقف بر «وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ» (ص / ۳)، آن را «وَلَاة» خوانده است و خلف و زكار

از او روایت کرده‌اند که ولات را با تاء وقف می‌کرده است و بقیه قراً (نیز) به سبب تبعیت از خط مصحف، با تاء وقف می‌کردند. [اینها نمونه‌هایی بود از تأثیر «رسم» و نگارش در قراءات؛ و شاید همین مقدار، برای اثبات تأثیر فی الجمله خط در قراءات کافی باشد و یا موارد نقضی باشد بر نظریه اول در پیدایش قراءات. اما درباره تأثیر عدم علائم ضبط (یعنی نبود نقطه و اعراب) در پیدایش قراءات باید گفت:

باتوجه به آنچه درباره تأثیر فی الجمله «رسم» در قراءات ذکر شد و مشخص شد که نظریه اول در پیدایش قراءات قابل نقض است، و نظریه دوم صحیح است؛ می‌توان قویاً احتمال داد که نبود نقطه و اعراب در خط کهن عربی - در کنار عوامل مختلف دیگر - در پیدایش قراءات عامل بسیار مهمی بوده است، هرچند شواهد و تصریحاتی گویا - همانند آنچه درباره رسم ذکر شد - درباره تأثیر «ضبط» در دست نداریم. در اینجا برای تأکید بر این احتمال و نزدیک دانستن آن به واقعیت اشاره می‌کنیم که بخش عظیمی از اختلاف در قراءات، اختلاف در نقطه و اعراب کلمات است که ذیلاً به مواردی از این دست به عنوان نمونه اشاره می‌شود:

علیهم - علیهم (در کل قرآن)؛

اختلاف در فتح و سکون یا اءات الاضافة؛

فتلقى ادم من ربه کلمات = فتلقى ادم من ربه کلمات (بقره / ۳۷)؛

يُغْفِرْ لَكُمْ = تُغْفِرْ لَكُمْ = نَغْفِرْ لَكُمْ (بقره / ۵۸)؛

ولاخوف عليهم = ولاخوف عليهم (کل قرآن)؛

لا تعبدون = لا يعبدون (بقره / ۸۳)؛

حَسَنًا = حُسْنًا (بقره / ۸۳)؛

يعلمون = تعلمون (بقره / ۸۵)؛

الْقُدْس = الْقُدْس (بقره / ۸۷)؛

وَهُوَ = وَهُوَ (در کل قرآن)؛

يَأْمُرُكُمْ = يَأْمُرُكُمْ (در کل قرآن)؛

قُلُوبِهِمُ الْعَجَل = قُلُوبِهِمُ الْعَجَل (بقره / ۹۳)؛

تعملون = يعملون (بقره / ۹۶)؛

لِجِبْرِيلَ = لِجِبْرِيلَ = لِجِبْرِيلَ (بقره / ۹۷)؛

لكن الشياطينُ = لكن الشياطينَ (بقره / ۱۰۲)؛

كن فيكونُ = كن فيكونُ (بقره / ۱۱۷)؛

ام تقولون = ام يقولون (بقره / ۱۴۰)؛ و بسیاری موارد دیگر که با مراجعه به کتب قراءات براحتی قابل دسترسی است.

### نتیجه گیری

اگر دیدگاه اول را بپذیریم یعنی قبول کنیم که این قراءات تماماً از سوی خداوند متعال نازل شده است، برخی از شواهدی که نشان می دهد خط و خصوصاً رسم المصحف در پیدایش قراءات مؤثر بوده است قابل توجیه خواهد بود، بدین معنی که طرفداران این نظریه معتقدند: قاری ای که به دلیل پیروی از رسم المصحف (اتباعاً للمصحف) کلمه ای را به گونه ای خاص قرائت کرده در واقع اتباع از مصحف دلیل بر اختیار وی بوده است نه دلیل بر اجتهاد و وضع و اختراع او؛ یعنی فلان کلمه به چند گونه روایت شده و همگی نازل من عندالله است. حال آنکه قاری - از بین این مرویات - یکی را برگزیده و دلیل او هم اتباع از خط مصحف بوده است.

بدین ترتیب نمی توان - با فرض صحت نظریه اول - عامل خط یا هر

۱. هر چند برخی دیگر - که نمونه هایی از آن را نظیر آنچه از ابوشامه نقل کردیم، متذکر شدیم - گویای این واقعیت است که نظریه اول پیدایش قراءات قابل خدشه است.

عامل دیگری را در پیدایش این قراءات مؤثر دانست. ولی اگر نظریه دوم را بپذیریم یعنی قبول کنیم که این قراءات تماماً از سوی خداوند متعال نازل نشده بلکه اجتهاد قرآ یا اشتباه آنها در پیدایش این قراءات مؤثر بوده است، شواهد و تصریحات علمای گذشته که بخشی از آن در این مختصر ذکر شد، بهترین شاهد و گواه بر تأثیر خط در پیدایش قراءات است. البته منظور ما تأثیر فی الجمله خط در پیدایش قراءات است، یعنی بخشی از این قراءات زائیده خط بودند نه تمام آنها. و علل دیگری نیز مانند خطا و اشتباه قاری، اجتهاد در نکات ادبی و... در پیدایش این قراءات مؤثر بوده اند که بررسی هر کدام، کتاب یا مقاله ای مستقل را طلب می کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پڙهه ڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی